

پیشینه‌ی تعزیه‌خوانی در نهاوند

از: امان‌الله بوتراپی

اشاره:

آقای امان‌الله بوتراپی (متولد ۱۳۰۷ نهاوند) کارشناس حقوق قضایی از دانشگاه تهران و از چهره‌های فرهنگی و صاحب نظر در مسائل هنرهای دراماتیک (نمایش، تعزیه، موسیقی و ...) هستند. وی در سال ۱۳۵۶ از آموزش و پرورش بازنشسته شدند. آنچه می‌خوانیم بخشی از خاطرات مکتوب ایشان است از آغاز فعالیتشان در نهاوند تا سال ۱۳۳۳ که راهی تهران شده‌اند. ضمن تشکر از ایشان، امید است بخش‌های دیگری از این خاطرات نیز در شماره‌های بعدی به چاپ برسند. «فرهنگان»

تاریخ انجام نمایش‌های مذهبی در ایران و دنیا بسیار طولانی و قدیمی است. در این مورد کتب مشروح و مفصلی نوشته شده است. علاقه‌مندان می‌توانند از آن‌ها استفاده کنند. همین قدر اشاره می‌شود که شروع اجرای برنامه‌های نمایشی مذهبی را باید در اعصار کهن تاریخ جست‌وجو کرد و تمدن‌های قدیمی مصر، یونان، کلد، آشور، فنیقی‌ها، ایران، هندوستان و چین را مورد بررسی قرار داد.

در تاریخ مصر اشارات روشن و صریحی به اجرای برنامه‌های نمایشی مذهبی از داستان‌های مربوط به اُزیس و اُزریس خدایان مصری که توسط کاهنان معابد تنظیم و اجرا می‌شده است به چشم می‌خورد. در تمدن یونان قدیم هنرهای نمایشی رونق بیش‌تری می‌گیرد و داستان‌های حماسی و تاریخی هم به نمایش‌های مذهبی افزوده می‌شود. در ایران به نقل از کتب ایرانی و نیز کتبی که مورخین ملل دیگر درباره‌ی تمدن قدیم ایران نوشته‌اند اشاراتی راجع به این‌گونه برنامه‌های نمایشی مذهبی در «آئین هوشنگ و مهر» دیده می‌شود (میتراثیسم). اما چون فعلاً مورد نظر ما شرح مختصر نمایش مذهبی به صورت «تعزیه‌خوانی» است، به بررسی کوتاه و اجمالی از شروع این برنامه‌ی مذهبی در ایران و از جمله در نهاوند می‌پردازیم.

شروع تعزیه در ایران:

غالب کسانی که درباره‌ی تاریخ تعزیه مطالبی نوشته‌اند تنوع این فعالیت هنری مذهبی را با شکل و محتوای خاص آن، از زمان فرمان‌روایی دیلمیان یا آل‌بویه می‌دانند. آن‌ها دارای نخستین حکومت شیعه مذهب در ایران بودند. اما این بیان و استدلال مربوط به آن، واجد صحت و دقت تاریخی نیست. زیرا در بعض کتب و روایات، جسته‌گریخته، درباره‌ی نمایش واقعه‌ی خونین کربلا برای مردم مطالبی دیده می‌شود که نشان می‌دهد سال‌ها قبل از تشکیل حکومت آل‌بویه نوعی از نمایش مذهبی وجود داشته است. با بررسی این مطالب مختصر و توجه به تاریخ تطبیقی به نظر می‌رسد که شروع برنامه‌ی نمایش‌های مذهبی وقایع کربلا که بعدها نام «تعزیه‌خوانی» به خود گرفته است فقط چند سال بعد از اصل واقعه بوده است.

به این تفصیل که با شکل گرفتن نهضت «تَوَّابان» یا «تَوَّابیون» در کوفه و به وجود آمدن اندیشه‌ی «قیام برای انتقام وقایع کربلا» سران این نهضت، افرادی را برای تبلیغ به اطراف و اکناف و از جمله به ایران فرستاده‌اند. شاید بین این افراد، از کسانی که در واقعه‌ی کربلا جزء قشون ابن‌سعد بودند، ولی نقش اصلی و عمده‌ای نداشته و ناشناس باقی مانده بودند، وجود داشته‌اند. این اشخاص که خود از نزدیک شاهد وقایع خونین عاشورا بودند بعدها به دو

دلیل از مقرر حکومت ابن زیاد دور شدند و به نفع «توأتان» شروع به تبلیغ کردند:

- ۱- این که از مقرر فتنه و آشوب دور باشند. در این صورت احتمال شناسایی آنان کم تر می شد و از انتقام احتمالی بعد از قیامی که قریب الوقوع بود مصون می ماندند.
 - ۲- با طرف داری از نهضت که «تشیع حسینی» را تبلیغ می کرد و با جمع کردن مردم و بازگو کردن داستان های جان سوز کربلا برای خود نوعی شغل و درآمد دست و پا می کردند. در عین حال به نظر می رسد همین جماعت اولین اجراکنندگان برنامه های تعزیه بودند که با اشتغال به این کار هم اجر دنیوی می گرفتند و هم ثواب آخرت ذخیره می کردند.
- اگر این نظریه و احتمال را که با واقعیات تاریخی خیلی نزدیک و منطبق است قبول کنیم خواه ناخواه به این نتیجه می رسیم که نهانوند، با توجه به موقعیت جغرافیایی اش و ماجرای فتح الفتوح و استقرار حکومت با مرکزیت قلعه ای معروف آن، باید جزء اولین شهرهایی باشد که مراسم تعزیه خوانی در آن برگزار شده باشد. اما با کمال تأسف هیچ گونه سند و مدرک و کتابی در این مورد در دست نگارنده نیست و فقط از روی حدس و گمان و اکتفا به قراین می توان به چنین نتیجه ای رسید. به هر حال مقصود از این مقدمه ای کوتاه اشاره به این نکته است که بدون تردید اگر نهانوند اولین شهری نباشد که «تعزیه خوانی» در آن شروع شده باشد، از قدیم ترین شهرهای بوده است که محل اجرای این گونه برنامه های مذهبی بوده است.

و اما آنچه از «تعزیه خوانی نهانوند» به خاطر دارم: *تاریخات فرهنگی*

الف- دسته ی ملاء عبدالشمر: نام اصلی رهبرشان ملا عبدالله بود. او با جمع کردن چند نفر حرفه ای و آماتور به دور خودش گروه تعزیه خوانی تشکیل داد. آن ها برنامه های مختلف یعنی «مجالس تعزیه» را در ایام مذهبی انجام می دادند. نام هر تعزیه را «مجلس» می گفتند. مثلاً «مجلس خُر» مقصود نمایش گذاشتن داستان برخورد خُر با مولا اباعبدالله سلام الله علیه بود که بالاخره به هدایت و شهادت خُر منتهی می شد.

اما علت تسمیه ی مسئول دسته به عبدالشمر این بود که می گفتند وی به قدری خوب نقش شمر را بازی می کرد که یک روز عاشورا وقتی وارد دارالحکومه می شود و با آن لباس

قرمز و کلاه‌خود و شمشیر و دست به‌خون‌آغشته مهمیز به اسب می‌زند و به طرف جلو جایگاه محل نشستن «حاکم و اندرونی» جلو می‌رود یکی از سوگلی‌های حاکم که شاید «محمود میرزا» باشد و دو نفر از دختر بچه‌ها از ترس غش می‌کنند. در آن روز ملا عبدالله از طرف جناب حاکم به لقب ملا عبدالشمر ملقب می‌شود!

نگارنده از این دسته فقط یک برنامه در سال ۱۳۱۱ شمسی دیده‌ام. ولی به علت کوچکی سن هیچ‌کدام از افراد دسته‌ی او را به‌خاطر ندارم. از دوستان هم سن و سال هم کسی چیزی در این مورد نمی‌دانست. اگر همشهریانی که به لحاظ سال، بزرگ‌تر هستند و از دسته‌ی ملا عبدالشمر چیزی به‌خاطر دارند لطفاً این یادداشت‌ها را کامل کنند.

ب- دسته‌ی ملا قربان: با همه‌ی مشکلاتی که دولت مرکزی وسیله‌ی «دستگاه نظمی» در کار «روضه‌خوانی» و «تعزیه‌خوانی» ایجاد کرده بود، ولی معتقدات مردم و علاقه‌ای که به دیدن این برنامه‌ها داشتند از یک طرف و «اهل پول چایی» بودن مأموران نظمی از طرف دیگر، باعث شده بود که «دسته‌ی ملا قربان» در ایام مذهبی برنامه‌های تعزیه‌خوانی را در میدان دوم «پای قلعه»، همان محل که جای برنامه‌های معرکه‌گیری بود، اجرا نمایند. ملا قربان مردی خوش‌هیكل و بلند قد بود. دسته‌ی او به لحاظ افراد و وسائل قدیمی (مثل زره، شمشیر، سپر، کلاه‌خود، سینه‌بند، چهارآئینه و ...) از هر جهت تکمیل بود. وسائل و بار دسته را، به دلیل سنگینی، غالباً با الاغ حمل می‌کردند؛ چون توسط افراد قابل حمل نبود.

تعزیه معمولاً در دو مقطع اجرا می‌گردید. قسمت اول همه‌ی افراد گروه در وسط محل اجرا جمع می‌شدند و سرپرست دسته که در اصطلاح «معین البکاء» نام داشت جلو می‌ایستاد و مثل رهبر ارکستر یا گروه‌گر با دست به افراد اشاره می‌کرد.

ابتدا چند دقیقه‌ای طبل نواخته می‌شد. گاهی طبل با صدای یک ترومپت همراه بود. ولی دسته‌ی ملا قربان در سازمان اصلی خود «ترومپت نواز» نداشت. گاه‌گاهی در ایام سوگواری اگر کار و کاسبی خوب بود از بروجرد یا همدان یکی را برای این‌کار دعوت می‌کردند.

بعد از طبل با اشاره‌ی «معین البكاء» افراد دسته که خود به خود به علت اختلاف سن از ۱۰ تا ۶۰ و ۷۰ ساله بودند حالت یک گُر دو تا سه صدایی را داشتند. یک شعر یا بحر طویل را که مربوط به تعزیه‌ی آن روز بود می‌خواندند.



مراسم عزاداری حسینی نهاوند، عاشورای ۱۳۷۵

به عنوان نمونه، شعری را که در تعزیه‌ی «فاطمه صغری» می‌خواندند و بر حسب اتفاق با گذشت حدود ۶۰ سال هنوز به خاطر من مانده است برای خوانندگان علاقه‌مند می‌نویسم:

ای صبا از شهر بطحا	جانب کوفه گذر کن
شرح هجران‌های صغری	نزد بابش مختصر کن

کای پدر غم به دل جا گرفته تب سراپای صغری گرفته (۲ مرتبه)
 بعد از تمام شدن شعر دسته جمعی و اجرای یک حرکت دورانی که علامت
 گذر و گردش زمان بود، «فاطمه صغری» شروع به خواندن شعر و برنامه‌ی مخصوص به خود
 می‌کرد.

بعد، اواسط مجلس، در جایی که مناسب بود برنامه قطع و جمع آوری وجوه
 آغاز می‌شد. «ملاقربان» که گوینده‌ی زبردستی هم بود بالای چهارپایه‌ای می‌رفت و دعا را
 شروع می‌کرد. دو یا سه نفر خردسالی که نقش کودکان موجود در واقعه‌ی کربلا را به عهده
 داشتند هر کدام با کلاه یا کاسه‌ای به راه می‌افتادند و با دعای ملاقربان پول‌هایی را که مردم
 می‌دادند جمع آوری می‌کردند. همین که ملاقربان احساس می‌کرد دیگر کسی چیزی
 نخواهد داد، دوباره، با اشاره به طبال، طبل به صدا در می‌آمد. این بار یکی از قهرمانان مثبت
 مانند قمر بنی هاشم (ع) یا خُر یا قهرمانان منفی مثل شمر و ابن سعد با خواندن یک شعر یا
 یک بحر طویل قسمت دوم تعزیه را شروع می‌کردند.

به عنوان مثال قسمتی از صحنه‌ای را که شمر برای حضرت ابوالفضل (ع)
 امان‌نامه می‌آورد برای علاقه‌مندان - تا آن‌جا که به خاطرمانده است - نقل می‌کنم:

(بحر طویل): باز شب چون دل از باب ریاکار، به سر رسم یهود، از کتف انداخته سینین
 کلیم‌الله و قسبش منش جامه‌ی شبرنگ به بر کرده، به سر افسر مشک‌ی بنهاده... چه خوش
 مثنوی معنوی این قصه سروده است: خدا را به تمنای ری، امروز از این سرخ‌می، آن قدر
 بنوشم که سر از پا نشناسم، ز دلیران نه‌راسم. به غنیمت شُم‌رای شمر، بنی‌هاشمیان مست ز
 صهبای شهادت، همه در بستر راحت. همان به که شبیخون ز نم امشب به مدارا...

زمانی همچو شب‌گردان پُگ‌ردم گرد این خرگه

بینم کیست‌اند و چیست‌اند از کهنتر و مهتر

اگر از راست رو آرم، یقین آن‌جا بود عباس

اگر از چپ روم بی‌شک در آن‌جا مستقر اکبر

همان بهتر، کشم خنجر، کنم بر صفحه‌ی این خاک، خیر و شر

(شمر خنجر را از غلاف بیرون می‌کشد و روی زمین زانو می‌زند):

الا ای بخت بیدار عبیدالله

به ارواح معاویه کن امدادم

(آن‌گاه چند خط روی زمین می‌کشد و به این ترتیب خیر و شر می‌کند):

چه در دنیا چه در محشر

به جز بد من نمی‌بینم

بخوانم نزد خود عباس

همان بهتر به آرامی

ایا عباس از قوم دلیر و خویش نام آور

بیا این جا که بهر تو امان دارم

(در این موقع از کمی آن طرف‌تر صدای حضرت ابوالفضل (ع) بلند می‌شود.)

عباس:

که قدم بر نهاده پشتِ خیام؟

کیست خواننده‌ی عباس به نام

شمر:

شیرِ صفِ آن قوم و سگِ این درگاه

کمینه شمر آمدم در این خرگاه

عباس:

ایا ای شمر زشتِ دون دغا

به چه جرئت قدم نهاده‌ای این‌جا؟

شیطان کجا و روضه‌ی باغ جنان کجا

لا حول و لا قوة الا بالله

شمر:

امان آورده‌ام بهر تو از فرمانده‌ی لشکر

بیا عباس ای قوم عزیز و خویش نام آور

عباس: ای بی‌حیا،

در پنجه‌ی روزگار پنج انگشتم

ما پنج برادریم و از یک پشتم

چون جمع شویم بر دهن‌ها مشتیم

چون باز شویم هر یکی یک علمیم

کنون گویم تو را پاسخ، به این شمشیر بزان، ای ز سگ کم‌تر

(آن‌گاه اسب را به طرف شمر به جولان درمی آورد و می‌گوید):

ای مغنی فوج لشکر ما ناله‌ی طبل را بلند نما

(و با صدای طبل، شمر متواری می‌شود.)

بدین‌سان صحنه‌ی دوم یا سوم تعزیه آغاز می‌شد و پس از «پایان مجلس» بار دیگر «ملاقربان» بالای چهارپایه می‌رفت و چراغ‌الله می‌زد (چراغ‌الله در اصطلاح آخرین پولی بود که معرکه‌گیران یا تعزیه‌خوانان از مردم می‌گرفتند) و به این طریق «مجلس» آن‌روز خاتمه می‌یافت.

افراد دسته‌ی ملاقربان

در تعزیه‌خوانی افرادی که در نقش یکی از قهرمانان مثبت یا منفی واقعه‌ی کربلا ظاهر می‌شدند با اسم آن قهرمان که یک پسونند «خوان» به او اضافه شده بود نام برده می‌شدند. مثلاً به کسی که نقش شمر را به عهده داشت «شمر خوان» می‌گفتند. از افراد دسته ملاقربان نام‌های زیر را به خاطر دارم:

۱ - مش مسیب که «امام خوان» بود. وی سنی حدود ۶۰ سال داشت و دارای محاسنی سفید و اندامی نسبتاً لاغر بود. شغل اصلی او دست‌فروشی بود. او با طبق روی سر برحسب فصول سال ها کاهو، خیار، زردآلو، سیب، یا در زمستان کدوی پخته و لبر می‌فروخت. او روزهایی که تعزیه‌خوانی بود دست‌فروشی را کنار می‌گذاشت و با دسته‌ی ملاقربان همکاری می‌کرد.

۲ - عامو مصطفی معروف به «مصطفی غمزه»

او حدود ۴۵ تا ۵۰ سال داشت با اندامی نسبتاً درشت. وی «عباس خوان» «خرخوان» و «مسلم خوان» بود. صدای غزایی داشت و چون هنگام خواندن و تحریردادن با سر و گردن حرکاتی «میمیک» می‌کرد به «مصطفی غمزه» معروف شده بود. شغل او خرید و فروش لوازم دست دو و اثاثیه‌ی منزل به صورت سرپایی و دست‌فروشی بود. بدون این که دکان سمساری داشته باشد.

۳- اوسا لطیف

نسبتاً جوان بود حدود ۳۰ تا ۴۰ ساله. صدایی دل‌انگیز و خوش داشت. صورتش سرخ و سپید بود. اوسا لطیف غالباً «اکبر خوان» بود. گاهی اوقات هم به سبب «سرخ و سپیدی صورت و کمی بوری مو» نقش «قانیای فرنگی» را بازی می‌کرد. شغل اصلی او سلمانی بود و در بازار دکان سلمانی داشت.

۴- عامو ارزنی

نام اصلی اش جواد بود. وی از ماه اول بهار در میدان «پاقلا» بستنی درست می‌کرد و با صدای شیرینی می‌خواند:

بیا کره دار دو قیماق و قند، گل با گلابه بستنی، اگر داری به میلش، بدو بیا به سیلش
در زمستان‌ها هم در همان مکان لبو، کدو و تخم مرغ پخته می‌فروخت.

صدای گیرای او باعث شده بود که در دسته‌ی ملاقربان «زینب خوان» بشود. روپوش یا پالتوی بلند زنانه‌ای می‌پوشید و چارقندی به سر می‌بست. بعد یک سر بند بزرگ لری یا کردی که در اصطلاح محلی «کت» گفته می‌شد روی سر و صورت می‌انداخت و اشعار و قطعات مربوط به «زینب» را در مجالس تعزیه می‌خواند.

۵ و ۶- علی و ولی

آن‌ها دو پسر بچه‌ی ۹ و ۱۲ ساله بودند. پدرشان میرزامراد، گویا از درویش‌های اهل حق بود. چون شاری بلند و مخصوص داشت. این دو نفر نوجوان واقعاً استعداد شگرف و صدایی گیرا و محزون داشتند. در تعزیه‌ها نقش اطفال و نوجوانان واقعه‌ی کربلا را به عهده داشتند. مثل دو طفلان مسلم، قاسم، سکینه و عبدالله....

وقتی که در تعزیه‌ی دو طفلان مسلم دست در گردن هم می‌کردند و دو بیٹی زیر را در مایه‌ی «غم انگیز دشتی» یا «شوشتری همایون» می‌خواندند به قول مشهور سنگ را به گریه می‌آوردند:

یتیمی خورای دوران یتیمی	یتیمی درد بی‌درمان یتیمی
اگر باشد در این دنیا نباشد	الهی طفل بی‌بابا نباشد

چند نفری دیگر هم جزء دسته‌ی ملاقربان بودند که نقش‌های درجه دو و سه را به

عهده داشتند و غالباً تغییر می‌کردند. ولی افراد پنجگانه‌ی فوق عضو ثابت و پروپاقرص این دسته بودند.

برنامه‌ی ویژه‌ی دسته‌ی ملاقربان

همان‌گونه که در سطور گذشته مطالعه کردید، ملاقربان در هر تعزیه‌ای که اجرا می‌کرد دو نوبت از تماشاچیان پول می‌گرفت. بعد هم گویا طبق قراری که داشتند پول‌ها را تقسیم می‌کردند. مدت زمان هر مجلس تعزیه‌ی معمولی ۲ یا حداکثر ۲/۵ ساعت بود.

اما دسته‌ی ملاقربان برنامه‌ی ویژه‌ای هم داشت که قریب ۳/۵ تا ۴ ساعت طول می‌کشید و تنها تعزیه‌ای بود که در آن نوعی «دکور» در صحنه درست می‌کردند. این برنامه‌ی ویژه در تعزیه‌ی حضرت سلیمان و بلقیس پری بود. مدت این برنامه طولانی بود و هزینه‌اش هم بیش‌تر بود. این تعزیه اختصاصاً وقتی اجرا می‌شد که بانی داشته باشد. به این معنی که کسی مراد یا نیازی داشت و نذر می‌کرد اگر برآورده شود مجلس تعزیه حضرت سلیمان را رایگان برای مردم به تماشا بگذارد و چون مرادش برآورده می‌شد با ملاقربان قرار کار را می‌گذاشت و مبلغی نقد به او می‌پرداخت تا این تعزیه را اجرا نماید و دیگر از مردم پول جمع نکنند. در این مواقع ملاقربان از چند روز قبل در تعزیه‌های معمولی روزانه اعلام می‌کرد روز جمعه تعزیه‌ی حضرت سلیمان، که بانی خیر دارد، اجرا می‌شود.

علت طولانی بودن این تعزیه و استقبالی که مردم از آن می‌کردند این بود که در آغاز داستان سلیمان و هدهد و مبادله‌ی نامه بین او و بلقیس ملکه‌ی سبا به طرز باشکوهی نشان داده می‌شد. در این برنامه برای سلیمان تخت و بارگاه می‌بستند و هدهد را به شکل زیبایی با پره‌های رنگ کرده می‌ساختند. هدهد تعزیه، از دو نوجوانی که ذکر کردیم، برادر کوچک یعنی ولی بود. او با صدای زیبا و دل‌نشین خود خلق‌الله را برجایی که بودند میخ‌کوب می‌کرد.

بعد از آن سلیمان بلقیس را به حضور می‌پذیرد و او برای ازدواج با سلیمان اعلام آمادگی می‌کند. ناگهان سلیمان به فکر فرو می‌رود و قیافه‌اش متغیر می‌شود. بلقیس علت را از او سؤال می‌کند. سلیمان با آه و حسرت دو انگشت دست را به صورت ۷ جلو چشم

بلقیس می‌گیرد و می‌گوید خوب نگاه کن چه می‌بینی. در این موقع از طرف دیگر جایگاه با بلندشدن صدای طبل و آهنگ دسته جمعی، تعزیه‌ی حضرت قاسم شروع می‌شود. سلیمان می‌گوید در این جاکه من و تو عروسی می‌کنیم، روزی عروسی دیگر اتفاق می‌افتد. خوب نگاه کن. ناگهان صحنه تغییر می‌کند و به برنامه‌ی «تعزیه‌ی قاسم» تبدیل می‌شود. نقش قاسم را علی، نوجوان دیگر که چند سال از ولی بزرگ‌تر بود، به عهده داشت. در این جا با صدای سوزناک و نمایش شهادت قاسم در کربلا یک‌باره جشن شادی و جشن عروسی سلیمان تبدیل به عزا و گریه می‌گردید.

این تعزیه در واقع آمیخته‌ای از دو داستان مذهبی بود. از این رو مدت اجرای آن طولانی می‌شد.

ج- دسته میرزلی

سرپرست و مسئول این دسته‌ی تعزیه‌خوان مردی به سن ۴۰ سال بود که اصلاً اهل دهستان «الف آباد» همدان بود. این ده را در اصطلاح محلی «الفوت» می‌گویند. نام اصلی او سید میرزا علی بود که در لهجه‌ی همدانی میرزاعلی را میرزلی می‌گویند. این دسته که عده‌ای ۹ نفره بودند برنامه‌های تعزیه را به صورت سیار اجرا می‌کردند. یعنی در ماه‌های محرم و صفر ابتدا در محل اقامت خود به نمایش می‌پرداختند. سپس هر دو یا سه روزی در یکی از دهات سر راه برنامه اجرا می‌کردند تا به شهرهای اصلی برسند. مسیر حرکت این دسته از راه جوکار، تویسرکان و جاده‌ی کمال آباد به سمت نهاوند بود. بعد از اجرای یک یا دو دهه برنامه‌ی تعزیه از راه فیروزآباد، کنگاور و همدان به «الف آباد» بازمی‌گشتند.

دسته‌ی مذکور اجرای برنامه‌ی تعزیه را در دهات ترجیح می‌دادند. زیرا در دهات اولاً از مزاحمت «مأموران نظمی» و پرداختن مبلغ قابل ملاحظه‌ای «پول چای» معاف بودند. ثانیاً طبق رسم رایج در دهات، روستائیان به جای پول نقد، مواد خوراکی مانند گندم، جو، ذرت، لوبیا، عدس، کشک، پنیر و روغن به آن‌ها می‌دادند و چون این مواد برای ذخیره‌ی زمستانی خانواده‌ی تعزیه‌خوانان لازم بود با کمال میل قبول می‌کردند. از اجرای

برنامه‌های تعزیه در شهر نیز مبلغی پول به دستشان می‌آمد که به‌هرحال اعاشه‌ی سالیانه‌ی آنان را تأمین می‌کرد.
متأسفانه چون یک دو برنامه بیش‌تر از این دسته ندیدم نام آنان را به خاطر ندارم.

نکته پایانی تعزیه‌خوانی

برای این‌که تا حد امکان از کسانی‌که در این راه خدماتی انجام داده‌اند کسی از قلم نیفتد، می‌خواهم از مرد با استعداد دیگری به عنوان حسن ختام این خاطرات نام می‌برم.
او عامو ولی مشهور به «ولی شمر» بود. وی در یکی از کاروانسراها باربری می‌کرد و همه‌ی روز کنار مسئول قبان یعنی «قبان دار» کاروانسراها بارها و کالاها را برای وزن کردن جابه‌جا می‌کرد و از این راه زندگی را می‌گذرانند. «عامو ولی» در ایام سوگواری محرم و صفر، روزهایی که دسته‌های سینه‌زن و زنجیرزن به راه می‌افتادند و معمولاً چند «شبیّه» هم می‌ساختند که هم‌پای دسته‌ی سینه‌زنان حرکت می‌کردند و سوار یا پیاده نقش خود را ایفا می‌نمودند، کارش سگّه بود. از آن جایی‌که غیر از ملاعبده‌الشمر که قبلاً به شرح حال او اشاره کردیم کسی به خوبی «عامو ولی» از عهده‌ی ایفای نقش شمر در دسته‌های سینه‌زنی بر نمی‌آمد به همین لحاظ کم‌کم به «ولی شمر» مشهور گردید.

ولی شمر روزهای تاسوعا و عاشورا لباس فرمز مخصوص را به تن می‌کرد و بر اسب کهری سوار می‌شد و رکاب می‌کشید و با حرکات دست و میمیک صورت نقش شمر را در حد اعلای تصور به خوبی بازی می‌کرد. وقتی ظهر روز عاشورا دسته‌ی سینه‌زنی به آخر برنامه که «آتش زدن خيام طاهرات» بود می‌رسید، وی با آتش‌زدن اولین خیمه، چهارنعل از محل می‌گریخت. وقتی علت این مسئله را از اطرافیان‌ش جويا شدم گفتند یک‌بار که «جناب شمر» بعد از آتش‌زدن خیمه‌ها، مثل دیگران بی‌خیال به تماشای شاهکار خرد ایستاده بود، از دست روستایان متعصب کتک جانانه‌ای تا حد مرگ می‌خورد.

مشکل اصلی «عامو ولی» این بود که سواد نداشت و به همین دلیل با همه‌ی تلاشی‌که ملاقربان کرد نتوانست او را به شرکت در برنامه‌های تعزیه وادار سازد. معمولاً افراد تعزیه‌خوان اشعاری را که به مناسبت نقش خود می‌بایست بخوانند به سبب زیاد و متغیر بودن

آهنگ‌ها غالباً از روی جزوه‌ی کوچکی که وسیله‌ی سرپرست دسته یا «معین البکاء» بین آنان توزیع می‌گردید می‌خواندند و «عامو ولی» از عهده‌ی این کار بر نمی‌آمد. نکته‌ی دیگر این که کم‌تر به خاطر دارم که کسی از تعزیه‌خوانان تمام اشعار مربوط به نقش خود را از حفظ داشته باشد، در حالی که «عامو ولی» با این که سواد خواندن نداشت اشعار مربوط را حفظ می‌کرد. اما همان‌طور که اشاره شد بی‌سواد بودن او موجب شد که در دسته‌های سینه‌زنی فقط ده دوازده بیت را همیشه تکرار کند. از این رو بیش‌تر از این ترقی نکرد.

با این یادآوری قسمت «نمایش‌های مذهبی» در این نوشته را به پایان می‌برم. باز هم از معثرین همشهری تقاضا دارم چنان‌چه نام از قلم افتاده‌ای از دسته‌های فوق یا دسته‌ی تعزیه‌خوانی که به خاطر دارند اعلام کنند تا این یادداشت‌ها کامل شود. آخرین تذکار این که، آن‌چه تا حال نوشته‌ام همه تا مقطع سال ۱۳۳۳ است که از نیاوند به تهران منتقل شده‌ام و به طور قطع برنامه‌های تعزیه‌خوانی در سال‌های بعد هم ادامه داشته و اجرا شده است. لذا از مطلعان اهل قلم استمداد می‌طلبم و صمیمانه خواهش می‌کنم آن‌چه مربوط به سال‌های اخیر در این زمینه به خاطر دارند بنویسند و به دفتر مؤسسه فرهنگی علیمرادیان ارسال فرمایند. امید است در آینده‌ای نزدیک مجموعه‌ای از هر لحاظ کامل از آداب و سنن و رسوم شهر تاریخی خود را به علاقه‌مندان مطالعه‌ی این‌گونه آثار تقدیم کنیم.

نقش تعزیه در حمایت از موسیقی سنتی:

جدا از جنبه‌ی مذهبی و نقش غیر قابل انکاری که «تعزیه‌خوانی» در زنده‌نگه‌داشتن اثر قیام خونین کربلا داشت، تعزیه‌خوانی به‌طور جانبی خدمت بزرگی در نگاه‌داشت قطعه‌ها و ردیف‌های موسیقی سنتی و ملی ایران داشته است. بدون تردید اگر اجراکنندگان متنوع برنامه‌های تعزیه‌خوانی نبودند قسمت زیادی از موسیقی کهن سال ایران در زیر خاکستر و غبار فراموشی مدفون شده بود.

تعزیه‌خوانی از یک جهت ادبیات را به خدمت می‌گرفت و شعرای مذهبی برای به تصویر کشیدن حال و موقعیت قهرمانان واقعه‌ی کربلا در اشعار خود بدایعی نغز و زیبا را به کار گرفتند. از جهت دیگر این اشعار در هیچ‌یک از «مجالس تعزیه» به صورت معمولی خوانده و به اصطلاح امروزی‌ها «دکلمه» نمی‌شد. بلکه دارای ریتم و آهنگ بودند. متها این آهنگ‌ها گاه صورت آواز ردیفی و گاه ریتمی و ضربی داشتند. در بعض موارد یک نقش خاص ایجاب می‌کرد به جای شعر، قطعه‌ای از بحر طویل خوانده شود که نمونه‌ای از آن در سطور قبل بیان گردید.

نکته‌ی مهم دیگر که ذوق سلیم تعزیه‌سازان از آن بهره‌ی فراوان برده بودند، این بود که به مناسبت وضع و کیفیت حال نقش خواننده‌ی آن، اشعار تعزیه بین ردیف‌ها و گوشه‌های موسیقی سنتی و اصیل ایرانی تقسیم می‌شد.

به عنوان مثال، قهرمانی مثل خُر وقتی عازم میدان می‌شد یا وقتی حضرت ابوالفضل (ع) خود را به لشکر دشمن معرفی می‌کرد، باید حرکت و هیئتش با رشادت و شهامت همراه باشد. بنابراین چنین قهرمانی در آن حال نمی‌توانست اشعار مربوط به خود را با آهنگ‌های محزون بخواند و نقش او ایجاب می‌کرد که «رجزخوانی» کند. از این رو لازم بود برای آهنگ اشعار خود از ردیف‌ها و گام‌های «ماژور» در دستگاه‌هایی مثل ماهور، چهارگاه، راست پنجگاه و نوا استفاده کند.

اما جایی که خواهر بر سر تن پاره‌پاره شده‌ی برادر می‌آمد درست عکس مورد فوق بود و لازم بود اشعاری خوانده شود که با غم و حزن و شیون همراه باشد. در این جا لزوماً پای دستگاه‌های «مینور» به میان می‌آمد و ردیف‌ها یا گوشه‌های دشتی-افشاری خوانده می‌شد.

این دقت در نگه‌داری ردیف‌های سنتی تا جایی بود که حتی دستگاه‌هایی که به‌طور معمولی به علت مشکل بودن به هم پیوستن گوشه‌های آن، کم‌تر خوانده می‌شدند برای این‌که در محاق نسیان قرار نگیرند، در یک «مجلس تعزیه» چند بار به کار گرفته می‌شد، مثل دستگاه و گوشه‌های نوا یا راست پنجگاه.

در عصر ما به کوشش چهره‌های برجسته‌ی علم موسیقی و هنر موسیقی و با مراجعه به منابع و کتب مربوط، موسیقی ایرانی را به دوازده دستگاه تقسیم کرده‌اند و جدا از نام دستگاه‌ها نام گوشه‌ها و قطعات هر دستگاه را هم نوشته‌اند. هم‌اکنون ردیف‌ها و قطعات و آوازهایی که در زمان هنرمندان بزرگ قدیم چون باربد و نکیسا خوانده و نواخته می‌شدند، به جز تعداد بسیار کمی از آن‌ها، به حیات پرافتخار خود ادامه می‌دهند و با ثبت نام و ضبط آهنگ و صوت آن‌ها با وسایل جدید برای همیشه در تاریخ ملت ما زنده مانده‌اند. بنابراین اگر ادعا کنم این ادامه‌ی حیات هنر موسیقی ما مرهون زحمات پر ارج و ذوق سرشار «تعزیه‌سازان» و «تعزیه‌خوانان» است بدون تردید سخنی بیهوده و به‌گزاره نگفته‌ام.

در پایان بی‌مناسبت نمی‌دانم، چون در سطور بالا سخن از ۱۲ دستگاه موسیقی ایرانی به میان آمد، نام این دستگاه‌ها را ضمن این مجموعه به علاقه‌مندان تقدیم کنم:

۱- ماهور ۲- همایون ۳- نوا ۴- سه‌گانه ۵- چهارگاه ۶- راست پنجگاه ۷- افشاری

۸- شور ۹- دشتی ۱۰- بیات ترک ۱۱- ابوعطا ۱۲- اصفهان

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی